

اصفهان در روزگار آل بویه و سلجوقیان

نورالله کسایی*

با یاد و نام خدای بزرگ و سلام به محضر استادان بزرگوار و دانشجویان عزیز و اصفهان جاویدان، شهر خردمندان و نکته‌سنجان. سخن گفتن در پیشگاه دانشمندان و دانش‌پژوهان، آن هم در شهر اصفهان و در محفل دانشگاهیان و در زمینه اصفهان، در واقع راهنمایی بیمار است در حق پزشک. بنابراین بدو از نارسایی گفتار پوزش می‌خواهم آنچه می‌خواهم بگویم درباره اصفهان است در روزگار آل بویه به صورت گزارشی کوتاه و گذرا و در روزگار سلجوقیان با تفصیلی بیشتر. نخست بایستی، از

* - سخنرانی دکتر نورالله کسایی استاد گروه تاریخ تمدن و ملل اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران در تاریخ سه‌شنبه ۸ آذرماه ۱۳۷۳ بنا به دعوت گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان در تالار علامه اقبال لاهوری با حضور استادان و دانشجویان ایراد گردید.

ریاست محترم دانشکده ادبیات و مدیران و استادان محترم گروه‌های تاریخ و ادبیات فارسی که فرصت حضور برای اینجانب را در این مکان مقدس فراهم نمودند، تشکر کنم.

اصفهان در روزگار آل بویه از آنرو مهم می‌نماید که نخستین حکومت ایرانی شیعی پس از اسلامی شدن ایرانی ساسانی و تصرف اصفهان یعنی قلب ایران به دست نومسلمانان عرب در سرزمین‌های شرقی خلافت عباسی شکل گرفت. در روزگار کشورگشایی سلجوقیان ترک نژاد نیز، اصفهان دارالسلطنه دولتی توانمند بود که بر بخش‌های گسترده‌ای از جهان اسلام فرمان می‌راند. اصفهان در این دو دوره یعنی عصر آل بویه و عهد سلجوقیان رویدادهای پرنشیب و فراز، کام‌ها، ناکامی‌ها، تلخی‌ها، شیرینی‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌های بسیار به‌خود دیده و پس از آن نیز، سرنوشتش به‌گونه‌ای ورق خورده‌است که به گفته حافظ شیراز:

ز تسندباد حوادث نمی‌توان دیدن / در این چمن که گلی بوده‌است یاسمنی
از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت / عجب که بوی گلی ماند و رنگ نسترنی
مزاج دهر تبه شد در این بلاد حافظ / کسجاست فکر حکیمی و رای برهمنی
گفتنی‌ها را در باب اصفهان و تاریخ و رجال نامی آن، مورخان و نویسندگان دانشمند، گفته‌اند. جناب استاد دکتر هنرفر که در ابعاد مختلف تاریخ اصفهان، تحقیقات ارزنده کرده‌اند، هم‌اکنون در این جمع حضور دارند و در محضرشان باید سنجیده سخن گفت.

لازم است که بر تاریخ اصفهان در دوره اسلامی، مروری ولو کوتاه داشته باشیم. چنانکه استحضار دارید، اصفهان در حدود سال‌های ۲۱ تا ۲۳ هـ. با جنگ‌های پراکنده و مقاومتی اندک به صورت مفتوح‌الصلح، به تصرف اعراب مسلمان درآمد.^(۱) پایگاه اصفهان در تاریخ اسلام اهمیت این شهر از دیدگاه ایرانیان و تازیان را می‌توان از راینزی عمر، خلیفه دوم با هرمان شاهزاده و مرزبان ایرانی حکمران خوزستان که تسلیم سپاه اسلام شده و به اختیار به این آیین گراییده بود، دریافت، عمر که در فتح ایران به نظریات (وی) بسیار بها می‌داد. از او پرسید که جنگ درون ایران را از کجا آغاز کنم؟ **هرمزبان**

گفت: از اصفهان که آذربایجان و فارس چونان دو بال است و اصفهان در حکم سر، چون سر را بیفکنی، دو بال خود فروافتد.^(۴) پیش از این نیز جامعه و حکومت نو بنیاد اسلامی با نام سلمان فارسی، نخستین ایرانی مسلمانی که از شهر جی اصفهان به جزیره العرب رفته بود، بسیار آشنا بود. سلمان، چنانکه مورخان اصفهانی، چون ابوالشیخ ابن حیان و حافظ ابونعیم می نویسند: نخستین زن مسلمان اصفهانی را دیدار کرده و با راهنمایی او به محضر پیامبر اکرم رسیده است.^(۴) از این رو، اصفهان، از همان سده های نخست اسلامی برای نومسلمانان عرب، نامی آشنا و بلند آوازه بود. در یکی از نامه هایی که وهزاد بن یزداد، حاکم اصفهان از سوی حجاج و برادرزاده زادالفروخ، کاتب وی به حجاج می نویسد و از او می خواهد که خراج اصفهانیان را کاهش دهد، حجاج خون آشام در نامه ای آکنده از فحش با این درخواست وی مخالفت می کند و یادآور می شود که اصفهان جائیست که گیاهش زعفران، کوه هایش انباشته از نقره و سرمه و شیرینی اش عسل است و پس از فارس و خوزستان بیشترین خراج را برای حکمرانان عرب دارد.^(۴)

اصفهان در تقسیمات جغرافیایی برخی از جغرافیادانان و نویسندگان کتاب های مسالک و ممالک در تقسیمات کشوری جزء ایالت فارس یعنی حوزه فارس بزرگ در عهد ساسانیان بوده، اما از جنبه دیوانی و حکمرانی و خراجگزاری، در منطقه جبال و از شهرهای بزرگ آن بوده. ایالت جبال، منطقه ای بسیار مهم مشتمل بر شهرهای بزرگ اصفهان، قم، کاشان، ری، قزوین و همدان بوده که مجموعاً به «بلاد الفهلویین» معروف بوده است.^(۵)

با این ترتیب، اصفهان در دوره امویان و عباسیان مورد توجه خلیفگان و امیران از پایگاه های مهم اهل سنت بوده است. در منابع مربوط به اصفهان اشاراتی وجود دارد مبنی بر اینکه منصور عباسی پیش از بنای بغداد قصد داشته است که اصفهان را به عنوان مرکز خلافت عباسیان برگزیند^(۶) اما بعدها به اشاره مهندسان درگاه خود که بیشتر ایرانی بودند، بغداد را در نزدیک مدائن پایتخت ساسانیان، به عنوان دارالخلافت، بنا نهاد. با این همه همواره نزدیکترین عاملان به خلافت و رجال نیرومند دربار

عباسیان به عنوان عامل یا حاکم یا قاضی اصفهان منسوب می شدند. مؤفق برادر معتمد خلیفه (۲۵۶-۲۷۹ ق) که در واقع کارگردان اصلی خلافت بود، سال‌ها بر اصفهان حکم می راند و چنان با این شهر خو گرفته بود که پس از انتقال به بغداد، تا زنده بود آب زاینده رود را به صورت جوشانده برایش به بغداد می بردند و او آب زاینده رود را بهتر و گواراتر از آب دجله و فرات می دانست.^(۷) خاندان ابودلف، عجلی یا بنوعجل از دودمان‌های ریشه دار عرب که سال‌ها بر منطقه جبال حکم می رانند، غالباً مرکز حکمرانی شان اصفهان یا کرج در نزدیکی این شهر بود که در انتساب به آنان به کرج ابودلف شهرت داشت و در این دو شهر کاخ‌ها و باغ‌های باشکوه داشتند.^(۸)

در اوایل سده چهارم هجری، اصفهان مرکز تلاقی و زد و خورد سه نیروی مهاجم بود. سپاه مرداوید زیاری، لشکر سامانیان و آل بویه - دیلمیان پرتوان و سرانجام حسن بن بویه، ملقب به رکن الدوله، نخستین امیر آل بویه بود که اصفهان را از چنگ مهاجمان زیاری و سرداران سامانی و عمال خلافت رهانید و خود سال‌ها بر این منطقه حکم راند.^(۹) می دانید که امیران نخستین آل بویه، سه برادر بودند به القاب و اسامی عمادالدوله علی، معزالدوله احمد و رکن الدوله حسن، عمادالدوله برادر بزرگتر بر فارس استیلا یافت، رکن الدوله بر اصفهان و ری و دیگر شهرهای جبال و معزالدوله پس از یک سلسله جنگ‌ها و زد و خوردها سرانجام در سال ۳۳۴ هجری بر بغداد غلبه یافت و مستکفی خلیفه ناتوان عباسی را از تخت خلافت فروکشید.^(۱۰) در عصر آل بویه، اصفهان شکوه و درخششی خاص داشته و حتی نسبت به شیراز که عمادالدوله و پس از وی برادرزاده اش عضدالدوله پسر همین رکن الدوله بر آن حکم می رانند و در رفاه و آبادانی آن کوشیدند و یاری که سال‌ها مقرر حکومت رکن الدوله و فرزندان وی بود برتری داشت. آل بویه بیش از صد سال بر این منطقه حکومت می کردند. همچنین علاءالدوله کاکویه و فرزندان وی، شاخه دیگری از این سلسله بودند که تا پیش از غلبه سلجوقیان بر اصفهان حکم می رانند. اصفهان در این صد سال شکوه و شهرت و آبادانی و امنیت چشمگیر داشت. از آغاز تأسیس سلسله‌های نیمه مستقل و مستقلی که در سرزمین‌های شرقی خلافت بنیاد گرفت، چون طاهریان و صفاریان و سامانیان تا برسد به آل بویه و

پس از آنان غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و یا دیگر سلسله‌های محلی، آل بویه، این امتیاز و اهمیت را نسبت به دیگر سلسله‌ها دارند که به‌عنوان حکمرانان شیعی که با وجود مخالفت علنی با خلافت عباسی و حکومت تنفیذی نه تفویضی در منابع تاریخی هیچگاه از آنان به‌عنوان حاکمان غاصب یا خارجی چون صفاریان یا دیگر خروج‌کنندگان علیه خلافت آل عباس معرفی نشده‌اند. خلیفگان عباسی از هنگام استیلای معزالدوله بر بغداد، تقریباً تابع اراده و دست‌نشانده امیران آل بویه بودند^(۱۱) و تا آخرین لحظاتی هم که سپاه سلجوقیان بغداد را اشغال کرد با همه ناتوانی و نابسامانی که در کارملک رحیم دیلمی، آخرین امیر آل بویه بر عراق راه‌یافته بود، خلافت عباسی باز مطیع اوامر و نواهی آنان بود. اصفهان نیز در این دوره با همه تضادهای مذهبی روزگاری بالنسبه آرام داشته، می‌دانید که اصفهان از آغاز دوره اسلامی خود تا عصر صفوی از پایگاه‌های بسیار استوار اهل سنت بوده. صالح پسر احمد بن حنبل، پیشوای حنبلی مذهب، در اواخر سده سوم، مدت زمانی در اصفهان متصدی امر قضا بود.^(۱۲) در نتیجه بیشتر اصفهانیان حنبلی مذهب بودند و گویا دشمنی‌ها و گاه درگیری‌های آنان با اشعریان شیعی مذهب قم، ناشی از تعصبانی بوده‌است که احمد بن حنبل در حق حضرت علی (ع) امام اول شیعیان داشته‌است. خاندان بزرگ ابن‌منده اصفهانی از حنبلیان با نفوذ و از رجال فقه و حدیث بودند که چهار یا پنج کتاب درباره تاریخ اصفهان نوشتند که متأسفانه هیچ‌یک از آنها هم‌اکنون در دست نیست.^(۱۳) در اصفهان عصر آل بویه از درگیری‌های مذهبی و تعصب و تنگ‌نظری نسبت به سنی مذهب اخبار زیادی گزارش نشده‌است و شاید یکی از دلایل آن قدرت فوق‌العاده همین حنبلیان اصفهانی بوده‌است. برای اینکه در بغداد پس از استیلای معزالدوله بر دارالخلافه و عزل و نصب خلفا، مراسم سوگواری عاشورای حسینی، نخستین بار به فرمان وی اقامه شد^(۱۴) که سال‌ها هم چنان استمرار داشت و به درگیریها و تعصبات فرقه‌ای نیز می‌انجامید اما در اصفهان از رواج این برنامه‌ها هیچ خبری در دست نیست.

شاید گزارش مقدسی، جغرافیادان نامی این دوره را در دیدار او از اصفهان خواننده یا شنیده‌باشید. وی دانشمندی بزرگ و فقیه حنفی مذهب توانایی بوده و کتاب

بسیار معتبر احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم وی شهرت و ارزش علمی خاصی دارد. البته این گزارش او تا حدودی هبالغه آمیز می نماید که در اصفهان صالحی عابد را یافتیم که معاویه را نیز از جمله پیامبران مرسل می شمرد و چون در مقام ردّ این دعوی برآمد، چنان مورد تهدید قرار گرفتیم که اگر کاروان نرسیده و مرا در نیافته بود، چه بسا گرفتار خطری بزرگ می شدم. مقدسی می نویسد: از این فرد عابد از نحوه زندگی و معتقدات اصفهانیان جو یا شدم. او گفت: مردم، آرام و سر برآهاند اگر فرستادگان صاحب بگذارند^(۱۵). این صاحب همان صاحب عبّاد، کافی الکفایه (م، ۳۸۵ ق) از وزیران نامدار عصر آل بویه است. در تاریخ اسلام، از شرق گرفته تا غرب روزگار آل بویه به برخورداری از وزیران دانشمند، تقریباً بی مانند بوده است. ابن العمید، دانشمند و ادیب پرآوازه و تازی نویسی که ضرب المثل معروف «بدأت الكتابة بعد الحمید و ختمت باین الحمید» درباره او به عنوان مثلی سائر در ادب عربی درآمد. وی ممدوح متنبی بزرگترین شاعر عرب دوره اسلامی بوده، پسرش ابوالفتح ذوالکفایتین نیز هرچند روزگارش دیر پا بود، از ادیبان و دانشمندان به نام بود^(۱۶). صاحب عبّاد که بنابر تحقیق استاد مرحوم احمد بهمینار اصلاً اصفهانی و اهل طالخونچه بود که در آن زمان به طالقانک هم معروف بوده و این غیر از طالقان قزوین یا خراسان است. زندگی پدر صاحب در اصفهان و خدمات ارزنده خود او در این شهر خاصه اینکه وصیت کرد جنازه اش را از ری به اصفهان ببرند و در این شهر دفن کنند اصفهانی بودن او را تا حدودی زیاد تأیید می نماید. این صاحب خود دانشمندی بزرگ و ادیبی توانا بود، که در زبان و ادب عربی، دستی قوی داشت و عصر او، عصر احیای ادب عربی در اصفهان و نواحی آن بوده و شاید رواج زبان و ادب عربی در این حوزه از عواملی بوده است که زبان فارسی مدت زمانی دیرتر از خراسان در اصفهان احیاء و شکوفا شد و دامنه تألیف آثار منظوم و منثوری که از حدود اوایل سده سوم در خراسان آغاز گشت، دو سده دیرتر به اصفهان و مناطق مرکزی ایران رسید. در عوض، اصفهان از همان سده های نخستین، دانشمندانی بزرگ را در دامان خود پرورد که آثاری ارزنده به زبان عربی از خود به یادگار نهادند.^(۱۷) در روزگار صاحب، اصفهان از نظر گسترش

دانش‌ها و آموزش‌های رایج، شهری کم‌نظیر و بسیار آبادان بود. از صاحب عبارتی به یادگار مانده که نشان می‌دهد تعلیم و تعلم و دانشجویی در اصفهان، همگانی بوده و سخن صاحب این بوده که: «فأز العلم باصفهان ثلاثة حائک و حلاج و اسکاف». صاحب بنا به روایت مافروخی، نویسنده کتاب محاسن اصفهان، از قول ابوحنیان توحیدی که کتاب «مثالب الوزیرین فی اخلاق العمیدین» را در نقد و خرده‌گیری بر اخلاق او و ابن العمید نوشته به نوعی تبختر و کبر و غرور شهرت داشته‌است و گویا شماری از دانشمندان اصفهانی چون ابوعلی مرزوقی و ابومنصور صوفی جدّ مادر مافروخی صاحب کتاب محاسن اصفهان را ترک گفته و به جاهای دیگر رفته‌اند، از این نظر بوده که تحمل این خلق و خوی صاحب را نداشته‌اند، هر چند که از توجه صاحب به طبقه عالمان و ادیبان و رسیدگی به کار دانشمندان نیز روایت‌های بسیار کرده‌اند و خود او کسی بود که طیلسان می‌پوشید و با تحت‌الحنک در مجالس املاء حدیث، حضور می‌یافت و درس املاء او چندان انبوه از جمعیت بود که معیدان صدای او را به گوش جمع می‌رسانیدند. مجالس درس صاحب در اصفهان در مدرس او و همان جائیست که به صفة صاحب معروف شده‌است. او در ری و گرگان نیز نمونه این مجالس را داشت. صاحب از ذکر عبارتی که پیش از این گفتیم می‌خواست بگوید که دانش‌اندوزی در اصفهان همگانی است تا آنجا که صاحبان حرفه‌های پایین نیز فرزندان خود را به درس خواندن و دانش آموختن وامی‌دارند و در بین آنان کسانی یافت می‌شوند که به مراتب عالی در دانش دست می‌یابند اشاره صاحب به حائک، ابوعلی مرزوقی در گذشته سال ۴۲۱ است که دانشمندی بزرگ و ادیبی کم‌نظیر بود و در زبان و ادب عربی دستی قوی داشت. بهترین شرح‌ها را بر کتاب حماسه ابوتمام، او نوشته و از بین بیش از ده شرحی که بر کتاب معتبر حماسه نوشته‌اند، حتی بر شرح معروف ابن خطیب تبریزی برتری دارد و از نظر عمق مطالب و مقایسه معلوم می‌شود که تبریزی بیشتر مطالب را از شرح ابوعلی مرزوقی اصفهانی برگرفته‌است. کتاب الازمه و الامکنه مرزوقی از جمله آثار کهن و ارزنده‌ای است که مسایل جغرافیایی و نجومی را با توجه به آیات و احادیث و اخبار، بیان کرده‌است. مرزوقی، برخاسته از خانواده‌ای بافنده بود که به لهجه اصفهانی

جولامه و به زبان عربی «حائک» می‌گویند و نیز منظور صاحب از حلاج، ابومنصور ماشده، حلاج اصفهانی یکی دیگر از بزرگان علمی زمان او و از اسکاف، خطیب اسکافی اصفهانی بود که در ری مجالس درس و وعظ داشت.^(۱۸) این بود وضع علوم نقلی در اصفهان، اما از جنبه فکری و عقلی، غلبه حنبلی مذهبان و محدودیت دیگر مذاهب در این شهر، چنانکه حافظ ابونعیم می‌نویسد مذهب شافعی در اواخر سده چهارم در اصفهان رواج می‌یابد^(۱۹) و چندی نمی‌گذرد که خاندان‌های بزرگ شافعی از دودمان ابن فورک و صلحویان اصفهانی می‌درخشند. اما آنان نیز در اصفهان نمی‌پایند و برای تدریس فقه شافعی به ری و خراسان و جاهای دیگر دعوت می‌شوند و در نخستین مدارس دنیای اسلام که در خراسان و خاصه نیشابور تأسیس می‌شود از تدریس این فقیهان اصفهانی، بهره می‌گیرند.^(۲۰) با این همه توده مردم و بسیاری از دست‌اندرکاران دانش و بینش عقلی و عملی لازم را نداشتند و چنانکه پیش از این یادآور شدیم، اگر روایت مقدسی را درست بپنداریم، گفته‌است که آن زاهد اصفهانی می‌پنداشت، مردم افکار درست و زندگی آرامی داشته‌اند، اما فرستادگان صاحب، معتقدانشان را متزلزل می‌ساختند. می‌دانید که این صاحب عباد، شیعی مذهب بوده و گرایش‌های معتزلی داشت و بر آن بود که با اشاعه افکار عقلی، موجبات بیداری و خردگرایی را در سطح جامعه اصفهانی فراهم سازد اما متأسفانه این روزگار دیرپا نبود و پس از وی با این وجود که کرسی صدارت در اصفهان به کسی تعلق گرفت که در روزگار خود در سراسر جهان و یا دنیای اسلام بی‌مانند بود، اما چنانکه خواهیم گفت، زمان وی نیز دولت مستعجل بود و او و پیروانش نیز نتوانستند در بیداری افکارکاری از پیش ببرند. این بزرگ مرد عملی - سیاسی، شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا بود که در دربار سامانیان بالید و با استفاده از کتابخانه آنان در بخارا به مراتب علمی دانش دست یافت. مدتی در دربار مأمونیان خوارزم، روزگار گذرانید و به خاطر اینکه گرفتار سطوت و تعصب سلطان محمود غزنوی نشود، به گرگان و طبرستان گریخت و از آنجا راهی ری شد و در زمانی که علاءالدوله کاکویه بر اصفهان و شمس‌الدوله پسر فخرالدوله بر همدان و نواحی آن حکم می‌راند حدود چهارده سال در اصفهان کرسی صدارت

مجالس درس و در شب‌های جمعه، مجالس بحث علمی داشت. علاءالدوله از وی حمایت می‌کرد و ابن سینا کتاب دانشنامه علایی خود که می‌شود گفت از معدود آثاری بوده که تا آن زمان در اصفهان به زبان فارسی نوشته شد به نام ابن امیر تألیف کرد. جلسات مناظره و مناقشات علمی که دانشمندان اصفهانی با ابن فیلسوف و طبیب نامی جهان اسلام داشتند و نیز رواج زبان و ادب عربی در اصفهان، موجب شد که ادبا و فقیهان اصفهانی، ابن سینا را تا حدودی به ناتوانی در زبان عربی متهم کنند و او برای نشان دادن توان خویش در این زبان دست به کار تألیف مجموعه‌ای در لغت عربی شد. اصفهان در روزگار وزارت ابن سینا و حمایتی که علاءالدوله از وی می‌کرد، می‌رفت تا اندک اندک به فضایی فکری و حال و هوایی عقلی دست یابد.^(۲۲) خاندان کاکویه شاخه‌ای دیگر از حکمرانان دیلم‌اند که پس از درگذشت فخرالدوله در ری چون فرزند خردسالش مجدالدوله شایستگی امارت و حکومت نداشت، مادرش سیده خاتون که زنی با تدبیر بود از جانب ابن فرزند بر ری حکومت می‌کرد و دایی زاده خود یعنی همین کاکویه را به حکمرانی اصفهان فرستاد و او و فرزندانش تا آغاز سلطه سلجوقیان بر اصفهان و همدان بر این خطه حکومت می‌کرد فرزند علاءالدوله پس از اشغال اصفهان از سوی طغرل سلجوقی به حکومت یزد و اطراف آن مناطق منصوب شد و نخستین سلسله از نظام اتابکی در آن دیار و توسط افراد این خاندان شکل گرفت و از پرتو همین کاکوتیان، اقلیم یزد و ابرقو، سال‌ها آرام و آبادان بود. علاءالدوله بنا به گزارش ابن اثیر، در ذکر وقایع سال ۴۲۸، یعنی سال درگذشت ابن سینا، به خاطر طرفداری از افکار فلسفی ابن سینا به بددینی متهم بود،^(۲۳) چراکه ابن سینا، نخستین حکیم، نخستین دانشمند علوم عقلی بود که افکار فلسفی را در اصفهان رواج داد. افکاری را که اصفهان وقت که از آغاز دوره اسلامی تا این زمان از آن محروم مانده بود و این فرصت طلایی که تا پیش از سلطه محمود غزنوی بر ماوراءالنهر و خراسان برای بغداد در روزگار قدرت برمکیان و خلافت مأمون و گسترش فکری معتزله دست داده بود و آن مناطق را به صورت محیطی فکری و فضایی فرهنگی درآورده بود برای اصفهان دست نداد. ابن سینا حرکتی را در اصفهان آغاز کرد و شاگردانش چون ابو عبدالله جرجانی، بهمنیار،

معصومی اصفهانی و ... دنباله کار او را گرفتند. پرسش‌ها و پاسخ‌های بین ابن‌سینا و ابوریحان بیرونی را، معصومی یکی از شاگردان او به عنوان الامسئله و الاجوبه در همین اصفهان به رشته تحریر درآورد.^(۲۴) حضور دانشمند فرزانه دیگری چون ابوعلی مسکویه که مدتی را در اصفهان گذرانید و شاید مدفن او در حوالی چهارباغ خواجو یا صدر اصفهان باشد، در همین روزگار نشان‌گرایش‌های حوزه علمی اصفهان به مسایل حکمی و فلسفی است. مسکویه که روزگاری از کتابخانه‌های معتبر ابن‌العمید و صاحب‌دری و اصفهان بهره بسیار برده بود، از دیگر پشتوانه‌های عملی در رشته‌های عقلی برای اصفهان بود. اما متأسفانه این دوره چندان دیرپا نبود و حضور سلجوقیان به صحنه سیاسی تاریخ ایران و تسلط بر اصفهان به همه این امیدها پایان داد و آرمان‌ها را سراسر به یأس مبدل کرد. به هر روی، اصفهان تا این دوره در زمینه دانش‌های دینی و مذهبی و لغت و ادب و تاریخ، دانشمندانی به نام را درخود پرورد. ابن واضح یعقوبی اصفهانی، حمزه اصفهانی که کتاب کهن تاریخ اصفهان و منبع استفاده مورخان پس از وی در تألیف تاریخ اصفهان بود، چند تن از فقیهان و محدثان و مورخان خاندان بزرگ منده اصفهانی، ابوالفرج اصفهانی که بزرگترین اثر ادب عربی را به نام الاغانی، تألیف کرد، حافظ ابونعیم اصفهانی، مرزوقی اصفهانی، ابومنظور صوفی اصفهانی و دهها دانشمند دیگر از چهره‌های درخشان علمی در این دوره بوده‌اند و حکومت شیعی آل‌بویه اگر نتوانست در اصفهان در شیوه علوم عقلی گام‌های مؤثری بردارد، در بغداد درخشش بیشتری داشت و ظهور ادیبان دانشمند، فقیهان بزرگ چون شیخ مفید، شریف رضی، ابن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، سید مرتضی و مهمتر از همه شیخ الطائفه ابوجعفر محمدبن حسن طوسی که در محله شیعه‌نشین کرخ بغداد، کتابخانه و حوزه علمی داشت و سلجوقیان به فعالیت او پایان دادند، ابونصر شاپوربن اردشیر، وزیر بزرگ و نویسنده توانای شیعه مذهب، بهاء‌الدوله دیلمی که در محله کرخ بغداد و دارالعلمی بزرگ دایر کرد و دانشمند پرآوازه‌ای مانند ابوالعلاء معری در آنجا مجالس درس و بحث داشتند و نیز دارالعلم‌های سیدرضی و سید مرتضی از نقیبان علوی همه نشانه‌هایی از تحرک علمی شیعیان در عصر آل‌بویه است که اگر این روند علمی

استمرار می‌یافت حکومت سلجوقیان حامی سنت و خلافت را به دنبال نمی‌داشت، می‌رفت که اصفهان نیز با بهره‌گیری از استعداد های نهفته در این شهر و مناسب بودن زندگی در آن، مهد پرورش و فعالیت دانشمندان بزرگ در رشته‌های مختلف شود. اما چنانکه گفتیم آن دوره دیرپا نبود، و اوضاع به گونه‌ای دیگر ورق خورد. در اوایل سده پنجم هجری حدود سال ۴۲۰، محمود غزنوی به محض اطلاع از درگذشت سیده خاتون بر این شهر حمله برد. این حمله تنها جنبه نظامی نداشت، یورش بر ذخایر ارزشمند علمی و ضربه‌ای بر فرهنگ و تمدن این منطقه بود چنانچه کتابخانه‌های پرآوازه این شهر که از میراث‌های به جا مانده روزگار ابن عمید و صاحب عباد بود و به گفته برخی از مستشرقان کتابخانه صاحب در آن روزگار، بیش از مجموع کتابخانه‌های مسیحی قرون وسطی کتاب داشت همه به دست عمال محمود غزنوی افتاد. بیشتر این کتاب‌ها را به بهانه اینکه کتاب‌های کلامی و از کتب ضالّه است، سوزاندند و بقیه را به غزنین بردند^(۲۵) و دانشمندان زیادی را به دار آویختند و با این کار، ضربه‌ای جبران‌ناپذیر بر حیات علمی و فکری ری وارد کردند و یک سال پس از آن در ۴۲۱، اصفهان مورد تهاجم سپاه مسعود پسر و جانشین محمود قرار گرفت. در این حمله ابو جعفر ابو علاء الدوله کاکویه، حکمران اصفهان نخست از شهر گریخت اما با پذیرش تحت‌الحمایگی محمود، به حکومت شهر ابقاء شد. اصفهانیان در غیاب مسعود غزنوی، بر نماینده او شوریدند. مسعود بار دیگر بر اصفهان تاخت و حدود ۵۰۰۰ نفر را که برای درخواست عفو در مسجد جامع بزرگ اصفهان اجتماع کرده بودند، همه را به قتل رسانید^(۲۶) و نابسامانی‌ها به وجود آورد که اگر خبر مرگ محمود به او نرسیده بود و او ناگزیر از ترک اصفهان و شتافتن به خراسان نمی‌شد، چه بسا آن پیشرفتی را که سلجوقیان از شرق به مناطق مرکزی ایران و بعدها به عراق کردند، از سوی غزنویان انجام می‌گرفت و در این مورد نمی‌توان به یقین گفت که آیا بخت با اصفهان و اصفهانیان یار بوده است یا نه، برای اینکه تعصبات محمود غزنوی نیز دست کمی از تعصبات خواجه نظام‌الملک سررشته‌دار امور سلجوقیان نداشت.

در فاصله بازگشت سپاه مسعود غزنوی از اصفهان تا آنگاه که طغرل بیک

سلجوقی بر این شهر دست یافت، اصفهان روزگار خوشی نداشت. در قحطی فراگیری که از سرزمین‌های شرقی و از حد هند و سند و ماوراءالنهر آغاز شده و دامنه‌اش به خراسان و جبال کشید و از اصفهان تا عراق امتداد یافت و در پی آن طاعونی فراگیر طی چند روز حدود چهل هزار آدمی را در اصفهان قربانی کرد. علاوه بر نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی، از نظر سیاسی نیز اصفهان وضعی اسفبار داشت زیرا جانشینان علاءالدوله، اصفهان را میدان تاخت و تاز و درگیری‌های خانوادگی ساخته بودند و از امنیت و آرامش خبری نبود تا اینکه سرانجام سلجوقیان بر قلمرو آل بویه و از جمله بر اصفهان دست یافتند.

خلافت عباسی از آغاز یعنی ۱۳۲ ه‍.ق تا زمان معتصم (۲۱۸-۲۲۷) ه‍.ق، پسر سوم هارون الرشید و جانشین مأمون به وسیله ایرانیان، اداره می‌شد و رجال سیاسی - علمی ایرانی از ارکان مهم آن بودند که سررشته امور را به دست داشتند، چنانکه نویسندگان عرب و مستشرقین نیز، به این نکته اعتراف کرده همه چیز این حکومت را ایرانی و تنها خلیفه و زبان عربی را از آن اعراب می‌دانند. این دوره تقریباً صد ساله به عصر حکومت پارسیان شهرت پیدا کرده و خلافت عباسیان هرما ترکی که از فرهنگ و تمدن و دانش پژوهی دارد همه از ذخایر این دوره است. به خصوص در روزگار مأمون (۱۹۸-۲۱۸) ه‍.ق، که با تأسیس بیت الحکمة، بسیاری از دانشمندان ایرانی به ترجمه آثار علمی به زبان عربی پرداختند. متأسفانه، معتصم از این جهت که از افزایش قدرت ایرانیان در هراس بود و نیز نسبت به اعراب، بدگمان، چون مادرش از نژاد ترک بود، به ترکان گرایش خاصی یافت و بسیاری از آنان را به سپاه خود وارد کرد تا با این کار نیروی سومی در مقابل دو نیروی ایرانی و عرب، ایجاد کرده باشد و از این تاریخ بود که قدرت ترکان در دارالخلافة چنان فزونی یافت تا حدی که بغداد برای زندگی دیگر جای آرامی نبود و معتصم ناگزیر شد با ساختن سامرا، مرکز خلافت را به آنجا انتقال دهد و حدود شصت سال طول کشید تا دربار خلافت دوباره به بغداد بازگشت.^(۲۷) از این تاریخ تا سال ۳۳۴ ه‍.ق، که معزالدوله دیلمی بغداد را گرفت و مستکفی خلیفه را از تخت خلافت پایین کشد^(۲۸) حدود یک قرن، ترکان با عناوین مختلف بر دارالخلافة عباسی سلطه

داشتند و مدتی که با عنوان امیرالامراء بر بغداد و خلیفه بغداد حاکم بودند، به دوره امیرالامرای معروف شد و برعکس دوره قبلی که عصر نشر و دانش و فرهنگ و خردگرایی و دانشمندپروری و ترجمه و تألیف آثار بدیع و پربهره بود و زمینه را برای رشد و شکوفایی فرهنگی و تمدن فراهم ساخت. دوره سلطه ترکان، روزگار هرج و مرج، مصادره اموال، خلیفه کشی، وزیرکشی، ناامنی و نابسامانی، برهم خوردن تعادل اقتصادی و استقلال ملی بود. این امیرالامراها، سردارانی قدرتمند بودند که بر دستگاه خلافت غالب شده بودند و خلیفه ناگزیر بود منصب امیرالامرای را که در واقع سررشته دار همه امور خلافت و قلمرو وسیع آن بود، به دست آنان بسپارد.

در این دوره، دنیای اسلام، خصوصاً در خاوران، بخت و اقبالی نیکو یافت و آن تأسیس حکومت‌های نیمه‌مستقل بود که به وسیله طاهریان آغاز شد و بعداً در دوره سامانیان دانشمندانی که در تنگنای بغداد تحت سلطه متوکل و اقتدار ترکان و اختناق فکری و غلبه فکر سنتی اشعری به انزوا گراییده و افکار خردگرای آنان جایی برای خودنمایی نداشت. امیران و دبیران و وزیران سامانی در خراسان و ماوراءالنهر، پذیرای دانشمندان و افکار آزاد آنان شد و بالاخره دانش‌ها و دانشمندان مأمون و پناهگاه مناسبی یافتند و این وضع تا اوایل دوره غزنویان همچنان ادامه داشت. بنابراین سرداران ترک، هر چند نتوانستند در بغداد حکومتی مستقل چون دیگر حکومت‌های اسلامی تشکیل دهند و تنها عنوان امیرالامرا داشتند، با این همه بغداد با حضور آنان، روزگاری و اسفا داشت. این بود بخشی از حضور فعال ترکان در صحنه سیاسی مرکز خلافت. البته شاخه‌هایی از آنان چون طولونیان - اخشیدیان در شام و مصر، حکومت‌های مستقل و غیرمستقل داشتند. در اواخر سامانیان نوعی دیگر از حکومت ترکان در شرق ایران شکل می‌گیرد که آن نیز آغاز نابسامانی‌ها به گونه‌ای دیگر است. سامانیان، ایرانیانی نژاده بودند که نسب خود را به بهرام چوبین، سردار سامانی می‌رسانند. اینان با همه نجابت، بزرگی، ادب‌پروری، دانش‌دوستی و به دور بودن از تعصبات مذهبی، اشتباه سیاسی بزرگی مرتکب شدند که غلامانی ترک‌نژاد را در سپاه خود برکشیدند. آلپ‌تگین و پس از او سبکتگین و پسرش محمود، بزرگترین سلطان

غزنوی، نخستین حکمران مناطق شرقی اسلام که به دخالت‌های ناروا در کارهای علمی و معتقدات مذهبی مردم پرداخت و این رویه تقریباً الگو و اسوه‌ای شد برای سلجوقیان و وزیرانشان و اگر ایران تا این دوره از وجود بزرگان علمی و ادبی چون ابن عمید و پسرش ابوالفتح و صاحب عباد و ابن سینا و شاپوربن اردشیر، در عصر آل بویه و در دوره سامانی، از خاندان غبنی و جیهانی و بلعمی یا حتی در روزگار محمود غزنوی از دبیران برگ از خاندان بیهقی بهره می‌گرفت، متأسفانه با رواج تعصبات مذهبی محمود و دخالت‌هایی که او در کار علم و علما آغاز کرد، دانشمندان را به گوشه‌نشینی یا فرار از این تنگناهای خفقان یا یافتن فضاهای فکری مناسب وادار می‌ساخت. ابن سینا به خاطر اینکه گرفتار دربار غزنه نشود، به سوی گرگان گریخت. فردوسی به خاطر آن ناکامی‌ها که از دربار محمود یافت، غزنه را ترک گفت^(۲۹) و به احتمال مدتی را در خان لنجان همین اصفهان بود.^(۳۰) گویا که وی قلمرو آل بویه شیعی مذهب را مناسب‌تر از دربار غزنویان می‌دانسته‌است. حتی ابوریحان هم که به دربار محمود در غزنه رفت، چندین بار جانش در معرض خطر قرار گرفت. اما با آن همه آزارها و تهدیدها موفق شد که در رکاب ابن سلطان به هند رود و اثر ارزنده التحقیق ماللهند را از آن دیار برای جهانیان به ارمغان آرد. به‌رحال هرچه انجام گرفت، همین بود و دخالت‌ها و سیاست‌های ناروای علمی سلطان محمود در دوره حکمرانی دیگر ترکان پس از وی از جمله سلجوقیان، اثرات حادثری برجای نهاد. سلجوقیان که از زمان سلطان مسعود غزنوی به قلمرو آنان در خراسان دست یافتند و در جنگ دندانقان بین مرو و سرخس در حدود سال ۴۲۹ یا ۴۳۰ ق،^(۳۱) سپاه مسعود شکست دادند. به خاطر فشارهای مالیاتی که از روزگار محمود بر مردم این دیار تحمیل شده بود و نیز هرج و مرج حاکمی از دخالت در عقاید و افکار از آنجا که مدتی کزامیان، کز و فرّی داشتند و مدتی حنفیان و به‌رحال انسان‌های آزاداندیش تحمل این نابسامانی‌ها را نداشتند، این عوامل باعث شد که نیشابوریان از سپاه سلجوقی استقبال کردند.

سلجوقیان، که شاخه‌ای از ترکان غز بودند به نوعی دیگر در تاریخ ایران و اسلام، حضور فعال یافته‌اند. یعنی اگر غزنویان تا خراسان پیش آمدند و مدتی نیز بر قومس

یعنی منطقه دامغان، شاهرود و سمنان و پس از آن بر ری و اصفهان و همدان سلطه یافتند، اینک جای خود را به ترکان تازه نفس و نومسلمان سلجوقی دادند که برق آسا پس از بیرون راندن غزنویان از خراسان، به مناطق مرکزی ایران سرازیر شده و با پایان دادن به حکومت بنوکاکویه در جبال و شهرهای عمده آن یعنی ری، اصفهان و همدان دست یافتند. در اوایل این دوره است که ناصر خسرو، حکیم شاعر و جهانگرد ایرانی که حدود هفت سال پیش از نابسامانی های اواخر دوره غزنوی و اوایل هجوم سلجوقیان بر خراسان به تنگ آمده و به مصر رفته بود، به ایران بازگشت. سفر ناصر خسرو به مصر با دوران خلافت دیرپای المستنصر بالله، خلیفه فاطمی تقارن داشته؛ دورانی که نابسامانی ها، قحطی ها، خشکسالی ها و حمله اقوام الفیگ بر مصر این کشور را فرسوده و شمار زیادی از مصریان را قربانی کرده بود. با این همه، گزارش هایی که ناصر خسرو در سفرنامه خود داده از قاهره به عنوان مدینه ای فاضله و حکومت فاطمیان را نمونه ای از حکومت دادگستر و عدالت پرور، یاد کرده است. حال ببینید در شرق، یعنی خراسانی که ناصر خسرو از آن گریخته چه خبرها بوده که مصر را آن چنان ستوده و به اسماعیلیان گراییده و با لقب حجت اهل خراسان، مأموریت یافته است که به ایران بازگردد و برای این فرقه تبلیغ کند. ناصر خسرو که از طریق بصره، خوزستان، لردگان بختیاری، به اصفهان آمده نام طغرل یک را به عنوان حاکم جدید، بر دروازه اصفهان دیده است. گزارش ناصر خسرو از اصفهان نیمه اول قرن پنجم، از آن رو که وی مدتی در این شهر مانده و بسیاری از نقاط آن را دیده، حایز اهمیت است. به گفته او در تمامی سرزمین های پارسی گویان، اصفهان، آبادترین شهرها بود و بازارهای پررونق داشته است. وی به قحطی چندین سال پیش اصفهان و محاصره شهر به وسیله طغرل یک نیز اشاره کرده و گفته قافله ای که من در آن بودم بیش از یک هزار بار کالا داشت که در اصفهان فرود آمد و هیچ احساسی تنگی نکرد. در محله کو طراز، پنجاه کاروانسرا بود و در یک رسته بازار، حدود دویست صرافخانه فعالیت داشت. اصفهان شهری پررونق، با اقتصاد خوب و محصولات مرغوب و میوه ها و خوراکی های مطلوب بود. ناصر خسرو می افزاید که: طغرل سلجوقی علی رغم مقاومت شدید اصفهانیان در

برابر او، چون بر اصفهان چیره شد با توده مردم به مهربانی رفتار کرد. گفتنی است که در بین نخستین سلاطین سلجوقی، طغرل در شرایط سنی و اخلاقی بوده که با وجود خلق و خوی تهاجمی که ترکان داشتند، او مردی بالنسبه آرام و نرمخوی بود و با مردم با ملایمت رفتار می‌کرد. اصفهانیان را سه سال از پرداخت مالیات معاف کرد و به عمران و آبادانی آن پرداخت. (۳۲) مدت اقامت او در اصفهان را حدود دوازده سال نوشته‌اند. که این مقدار، چندان درست نمی‌نماید. زیرا طغرل مدت‌ها در بغداد، جزیره موصل، همدان، فارس و دیگر جاها به کشورگشایی و لشکرکشی سرگرم بود. به هر روی، اگر اقامت وی در اصفهان طولانی هم بوده، این شهر در زمان او پایتخت سلجوقیان نشد و ری مرکز حکومت در زمان وی بود.

این بود وضع اصفهان تا آن‌گاه که سلجوقیان بر تمامی ایران تسلط یافتند. اما متأسفانه سلطه آنان آغاز یک ماجرا و یک انحراف و بدبختی و روزگاری و اسفا بود که گریبان جامعه ایرانی را گرفت و تا امروز ادامه یافته و ما را درگیر مسایلی کرد که اکنون به برخی از آنها اشاره می‌کنم.

می‌دانید که ترکان سلجوقی مانند دیگر مهاجمان بدوی و بیابان‌گردی که بر ایران زمین تاختند چون نومسلمانان عرب و بعدها غزان و مغولان، تنها توان کشورگشایی داشتند. اما در زمینه کشورداری ناتوان و بی‌اطلاع بودند. ناگزیر دست نیاز به سوی دبیران و رجال علمی ایران دراز کردند که در نویسندگی و اشتغال در امور دیوانی و کشورداری، تجربه‌ها داشتند. نخستین وزیر معروفی که به دستگاه طغرل پیوست، ابومنصور عمیدالملک کندی طریشی (ترشیزی) نیشابوری بود. این وزیر با آنکه ادیبی قابل و به روایتی با بیشتر زبان‌های رایج زمان خود آشنا بود، از حنفی مذهب بسیار متعصب بود که در اواخر نیمه اول از سده پنجم، از طغرل یک خواسته بود که اجازه دهد رافضیان را بر منابر خراسان لعن کنند و چون با شافعیان و اشعریان دشمنی دیرینه داشت، نام آنان را خود بر رافضیان افزود. در نتیجه بلوایی در خراسان به راه انداخت که عده‌ای از بزرگان شافعی از جمله از خاندان قشیری و جوینی که بعدها به مکه و مدینه گریخت و در آنجا به درس و وعظ و افتاء پرداخت و لقب امام‌الحرمین یافت، آزرده و

آواره شدند، تا آنگاه که طغرل در سال ۴۵۵ هـ در طحرشت یا تجریش ری درگذشت.^(۳۳) خواجه نظام الملک طوسی شافعی که پس از چغری بک داوود، وزارت پسرش آلپ ارسلان در خراسان را به عهده داشت، برق آسا با آلپ ارسلان راهی ری شد و حکومت را برای وی راست کرد و با اینکه عمیدالملک تسلیم شد، انتقام یک وزیر متعصب شافعی از وزیر متعصب حنفی، کارگرافتاد. عمیدالملک، دستگیر و مدتی زندانی شد و خواجه نظام الملک برای اینکه سطوت و قدرتی نشان داده باشد، دستور داد او را قطعه قطعه کردند و هر پاره‌ای از بدنش را به جایی فرستادند.

پیش از این یادآور شدیم همین عمیدالملک از سال ۴۴۷ تا ۴۵۰ ق، که طغرل چند بار به بغداد یورش برد و به حکومت آل بویه شیعی مذهب پایان داد، یکی از کارهای ناشایست او این بود که از تاخت و تاز به کتابخانه شیخ طوسی و دارالعلم شاپورین اردشیر جلوگیری نکرد و این نهادهای علمی آموزشی که جانبداری و تعصبی هم در کارشان نبود، متأسفانه به تاراج رفت و شیعیان «کرخ» بغداد او نیز آسیب فراوان دیدند. این رویداد سرآغاز حرکات متعصبانه‌ای شد که از این پس ادامه یافت.

عمیدالملک و نظام الملک برخلاف وزیران آل سامان و آل بویه، که به نداشتن تعصب مذهبی موصوف بودند، نوع مطالعاتشان، علاوه بر تسلط در ادب و دیوان‌داری گرایش‌هایی شدید مذهبی بود. خواجه نظام الملک، این‌گونه اعمال را از روزگار جوانی در دربار محمود غزنوی مشاهده کرده بود و چون در خراسان در دستگاه چغری بک داوود و پسرش آلپ ارسلان به دبیری و وزارت رسید، خود را آماده ساخت تا قدرت را در انحصار شافعیان قرار دهد، از آن‌رو که دیده بود هم‌مذهبان‌ش در خراسان مورد ستم و آزار کرامیان و حنفیان قرار گرفته بودند. وی بر آن شد که پایگاه‌هایی به نام مدارس برای شافعیان تأسیس کند، از این‌رو از آغاز سلطنت آلپ ارسلان (۴۶۵-۴۵۵ ق)، که خواجه خود این سلطنت را برای وی استوار کرد، بنای این را گذاشت که به حمایت از آل عباس و اهل سنت قیام کند. چون هر دو از سوی شیعیان آل بویه در ایران و عراق و فاطمیان مصر که در «جامع‌الازهر» به تعلیم مبلغان اسماعیلی می‌پرداختند و آنان را به مناطق شرقی می‌فرستادند تا وجهه روحانی خلیفه‌ای که خود

را امیرالمؤمنین مسلمانان می دانست، خدشه دار سازد و آنرا زیر سؤال برد. از این تاریخ بود که سلطان سلجوقی و وزیر با اقتدار وی به حمایت از خلافت عباسی و نگاهبانی از اهل سنت قیام کردند^(۳۴) تبلیغات اسماعیلیان که از عصر سامانیان در خراسان ریشه دوانیده بود، تا آنجا که برخی از امیران سامانی به گرایش های اسماعیل متهم بودند و پدر ابن سینا و شاید خود او از متهمان گرایش به این مذهب بوده اند. این تحولات در زمانی بود که فاطمیان هنوز پایه های حکومت خود را در افریقا و مصر استحکام نبخشیده بودند. در سال ۳۵۸، به روزگار المعزالدین الله که سردار وی، جوهر کاتب سیسیلی مصر را گرفت و شهر «قاهره» را در کنار «فسطاط» به نام القاهره المعزیه بنیاد نهاد و جامع الازهر را به عنوان نخستین پایگاه تعلیماتی - تبلیغاتی اسماعیلیان تأسیس کرد. این اقدامات برای خلافت عباسی، خطری جدی شد، خاصه آنکه فاطمیان می کوشیدند که با دربار حکمرانان سرزمین های خلافت شرقی رابطه برقرار کنند و شخصی به نام «تاهرتی» که از سوی الحاکم، خلیفه فاطمی به عنوان سفیر نزد سلطان محمود غزنوی اعزام شده بود، محمود به جای پذیرفتن وی، فرمان داد او را دستگیر کنند و به قتل رسانند. یکی از وزیران شایسته و جوان محمود به نام حسنک در بازگشت از سفر حج چون هدیه و تحفه ای از خلیفه فاطمی را برای محمود با خود داشت از ترس اینکه گرفتار جاسوسان خلیفه عباسی نشود، از طریق بغداد به غزنه باز نگشت و این امر، قادر خلیفه عباسی را سخت بیمناک ساخت چنانکه از محمود مصرانه خواست تا حسنک را به قتل رسانند. محمود که در برابر اصرار خلیفه، آزرده خاطر شده بود گفت: آخر به این خلیفه خرفت شده نباید نوشتن که من انگشت در کرده ام در همه جهان و از بهر عباسیان، قرمطی همی جویم و اگر یافته آید بکشم. اگر حسنک قرمطی باشد، پس من هم قرمطی ام، (به نقل از ابوالفضل بیهقی). محمود به این وزیر چندان عشق می ورزید و او را دوست می داشت که نام حسنک بر وی نهاده بود و تا زنده بود از او جانبداری می کرد. اما بعد از مرگ محمود و قادر خلیفه، جانشین او قائم، آن قدر پافشاری کرد که با دسیسه زوزنی وزیر این حسنک را گرفتند و به دار آویختند^(۳۵) و این از جمله ستم هایی بود که به سبب تعصبات شدید مذهبی

اعمال می‌شد. این نمونه‌ای بود از آنچه در عصر غزنویان گذشت. در روزگار سلجوقیان که خواجه نظام الملک طوسی به مدت سی سال زمامدار و سرنوشت‌ساز کلی امور شرق اسلام در دستگاه آلپارسلان و پسرش ملکشاه بود، متأسفانه با همه بزرگی‌ها که از او روایت شده و خدمات شایسته‌ای که در مهار کردن این ترکان مهاجم از خود نشان داد فردی بی‌نظیر در سیاست بود، در تعصب مذهبی نیز شاید بی‌مانند بود و در این راه بنایی کج نهاد. این خواجه می‌پنداشت که با همان روشی که فاطمیان در ساختن جامع‌الازهر و دارالعلم حاکم و دیگر نهادهای آموزشی که تا آن روزگار از نوع مساجد بود، با بنیاد نهادهای آموزشی تبلیغاتی به نام مدرسه با آنان مقابله به مثل کند و مبلغانی پرورش دهد که توان مجادله با اسماعیلیان را بخوبی داشته‌باشد. از این هنگام بود که دیگر دانش و آموزش از راه به بیراهه افتاد و از فرهنگ و تمدن و دانش‌های چاره‌ساز، دیگر خبری نبود. دانش پزشکی از آن روز به افول گرایید، آموزش فلسفه کاملاً سزّی و پنهانی شده و دامنه دانش‌های ریاضی محدود گشت و همه چیز منحصر به مذهب شد، آن هم مذهبی علیه مذهب و از نوع جدلی و خرافی و رواج قشری‌گری و انحراف در افکار مردم و در انحصار گرفتن و به بیراهه بردن استعدادها در مراکز آموزشی که با عنوان مدرسه تأسیس می‌شد. مدارس را که خواجه خود تأسیس کرد و در انتساب به لقب او به «نظامیه» شهرت یافت یکی از این مدارس را در اصفهان تأسیس کرد و امر تدریس و وعظ در آن را به خاندان پرنفوذ خجندی سپرد و بزرگترین نظامیه‌ها را در بغداد ساخت و حدود دوازده - سیزده نظامیه دیگر در شهرهای بزرگ. و گفته‌اند که خواجه شهر و بلده‌ای نبود که در آن مدرسه‌ای نساخته‌باشد. اما در هیچیک از این مدارس شما نمی‌توانید دانشمندی از نوع دانشمندان سده سوم بغداد و سده چهارم و پنجم خراسان و ماوراءالنهر بیابید. اگر در این دوره عالمانی بزرگ چون خیام و چند پزشک نامدار می‌یابید، اینان همه از یادگارهای دوره آزاد اندیشی‌های قبل از نظامیه می‌باشند و گرنه نظامیه‌هایی که خواجه نظام الملک عشر درآمد مملکت را به آنها اختصاص داد (در روزگار سلجوقیان یک دهم از کل درآمد مملکت به وزیر بزرگ تعلق داشت) و علاوه بر این مقدار زیادی از اموال خویش و دارایی سلطان را در کار تأسیس و

اداره این مدارس هزینه کرد برای این بود که جامع‌الازهر فاطمیان را تحت‌الشعاع قرار دهد و از نظر حقوق و مزایا و کمک هزینه تحصیل و تأمین زندگی استادان و اماکن مسکونی، شکوه و جلالی برای این مدارس به وجود آورد که عده‌ای تصور کنند نخستین بانی مدرسه در اسلام خواجه‌نظام الملک و نخستین مدرسه، نظامیه است درحالی‌که چنین نبود و مدرسه بیهقیه نیشابور که از بسیاری از این مزایا برخوردار بود، بیش از صد سال بر نظامیه‌ها قدمت داشت و مدارس و دارالعلم‌های دیگر نظامیه‌ها، پرورشگاه فقیهان جدلی بود برای خنثی کردن عقاید دیگران و به قول مترجم کلیله و دمنه: درگیری بین پیروان مذاهب چنان بالا گرفت که رأی هر یک بر این مقرر بود که «من مُصیبم و خصم مُخطی». منبرهای وعظی که در این نظامیه‌ها نهاده شده بود دستاویزی بود برای واعظان شافعی مذهبی که بر حنبلیان یا حنفیان یا شیعیان یا دیگر مذاهب خرده‌گیری‌ها کنند و به محض پایین آمدن از منبر، غوغا برانگیزند و درگیری و نزاع از پای منبرهای این مدارس به کوی و برزن می‌کشید و گاه به جنگ‌های محله‌ای منجر می‌گشت و این امر سرنوشت و سرگذشت تلخ مردم در آن روزگار شده بود. درحالی‌که طلاب و استادان مدارس از پرداختن به دانش‌های چاره‌ساز منصرف شده بودند.

بینش مذهبی و طرز تفکر خواجه نظام الملک از نوشته‌هایش در سیاست‌نامه بخوبی پیداست. البته در این کتاب، معلومات بسیار ارزنده‌ای در نحوه‌ی کشورداری ایرانیان پیش از اسلام و پس از آن به چشم می‌خورد. اما آنگاه که به مسایل مذهبی و عقیدتی می‌رسد، انگ و اتهام می‌زند و به تفتیش و تجسس در عقاید مردم می‌پردازد. مدارس را که از محل مالیات و خراج همه مردم می‌ساخت و می‌بایست به عموم افراد جامعه از هر مرام و مسلک متعلق باشد، در انحصار یک فرقه نهاد، آن‌هم شافعی مذهبانه، چنانکه وصیت کرد که حتی فراش و بواش هم باید شافعی مذهب باشند و می‌بینم که از این دوره رقابت‌های مذهبی برای تأسیس مدارس دیگر مذاهب اسلامی شروع می‌شود. اما دولت نظام الملکی و میزان اقتدار او به حدی است که ملک‌شاه با آن همه قدرت و عظمت در همین اصفهان مدرسه‌ای می‌سازد وقف بر حنفیان و شافعیان

اما خواجه اجازه نمى دهد که نام ابوحنیفه را مقدم بر شافعی بنویسند و شاه ناگزیر می‌گوید من این عمل خیر را در راه خدا انجام داده‌ام، مخصوص گردانیدن طایفه‌ای و محروم گردانیدن طایفه‌ای دیگر روانیست. به هر روی تا خواجه را رضا نباشد چیزی ننویسند. می‌دانید که مدرسه نظامیه و مدرسه ملکشاهی از نخستین مدارس است که در نیمه دوم سده پنجم در اصفهان ساخته شده‌است. نهادهای آموزشی اصفهان از آغاز دوره اسلامی تا تأسیس این دو مدرسه، مساجد بوده‌است و خانه‌های دانشمندان. مسجد جامع اصفهان که در زمان عمر، خلیفه دوم در محل آتشکده‌ای ساخته شد و در عصر سلجوقیان، نوسازی گردید و معماری و کاشی‌کاری باشکوه یافت، چندان که خواجه نظام‌الملک و رقیب سرسخت او تاج‌الملک، ابوالغنائم هر یک دیوانی با عظمت و منسوب به خود در این مسجد ساختند (استاد محترم دکتر هنرفر در کتاب ارزنده «گنجینه آثار تاریخی اصفهان» توضیحات مفیدی از این جامع بزرگ به دست داده‌اند). صاحب عباد، نیز مسجد جامع جورجیر را ساخت که آن هم رونق و شکوهی بسیار داشت. جاهایی که صاحب و ابن سینا و دیگر دانشمندان برای مجالس درس خود ترتیب می‌دادند در اصفهان به مدرس معروف شده و عنوان مدرسه تا تأسیس نظامیه اصفهان در این شهر استعمال نداشته‌است. مدرسه نخستین بار در خراسان تأسیس شده‌است. خواجه برای استفاده از استادان شافعی جهت تدریس در نظامیه اصفهان با مشکل مواجه شد. چون شافعی مذهبان در اصفهان بسیار کم بودند و چنانکه پیش از این گفتیم مذهب شافعی از اواخر سده چهارم در اصفهان رواج یافت و پیروانی پیدا کرد. در این شهر و تا این زمان، اکثریت با حنبلی مذهبان بود و بعد حنفیان که رؤسای آنان از صاعدیان نیشابور بودند که به اصفهان آمدند خواجه خاندان بسیار متعددی از آل خجند منسوب به خجند یکی از شهرهای ماوراءالنهر را به اصفهان کوچانید. ابوبکر محمد بن ثابت خجندی جدّ این خجندیان و نخستین رئیس و استاد نظامیه اصفهان بود که خواجه در مرو و عظمی و توانایی وی را در جدل پسندیده و او را به اصفهان فراخوانده، ریاست شافعیان اصفهان را به وی و پس از او به فرزندانش سپرده بود و از آنان حمایت می‌کرد. در مقابل آل خجند شافعی مذهب، آل صاعد، مورد حمایت سلاطین

سلجوقی و خلفای عباسی، ریاست حنفیان اصفهان را برعهده داشتند. این دو فرقه، اصفهان را که دارالسلطنه سلجوقی و از همه امکانات مادی و معنوی برای پیشرفت و شکوفایی علوم در همه شاخه‌ها برخوردار بود، به مسایل فقهی و جدلی محدود کرده بودند. البته در زمینه دانش‌های پزشکی، اصفهان بیمارستانی بزرگ داشته که به قول مقدسی از بیمارستان بزرگ عضدی شیراز، وسیع‌تر بوده و اطبای نام‌آوری چون ابو عبدالله بن مندویه اصفهانی در آن تدریس و درمان بیماران اشتغال داشته‌اند. عضدالدوله دیلمی چون بیمارستان عضدی بغداد را تأسیس کرد و بیست و چهار پزشک متخصص را از طریق آزمون از بین بهترین پزشکان انتخاب کرد، یکی از این انتخاب‌شدگان همین ابن مندویه اصفهانی بود. این پزشکان نیز همه از یادگار روزگار گذشته بودند. اما در این دوره چنانکه گفتیم حتی شاه سلجوقی هم در چنگال تعصب این وزیر اسیر بود. چنانکه خواجه اجازه نداد در زمینه نهادهای آموزشی مذهبی نیز، پای را از خواسته‌های او فراتر گذارد. چند مدرسه دیگر نیز در این دوره در اصفهان تأسیس شده، مدرسه کمال الدین سمیرمی وزیر و مدرسه سلطان محمد سلجوقی که آنها نیز از همین قماش بود و فارغ‌التحصیلانشان، انسان‌های گره‌گشای دردهای جامعه نبودند و این شهر چنان درگیر و گرفتار مسایل فرقه‌ای شد که تا اختناق و قدرت نظام‌الملکی ادامه داشت. امنیتی ظاهری برقرار بود و اصفهان رونق اقتصادی داشت، جمله کارها در دست این وزیر بود و به گفته ابن خلکان، شاه جز نشستن بر تخت و رفتن به شکار، کار دیگری نداشت. این خواجه، ظاهراً چنان امنیتی برقرار کرده بود که کاروانیان، از ماوراءالنهر تا حجاز را بدون نگرانی می‌پیمودند، اما این امنیتی کاذب بود. به هر حال، خواجه نظام‌الملکی که بزرگترین دشمن اسماعیلیان بود و بیشترین تلاش‌های سیاسی - آموزشی را علیه آنان از خود نشان می‌داد، خود نخستین قربانی آنان شد. حسن صباح دشمن سرسخت او که روزی در همین اصفهان، در خانه احمد بن عبدالملک عطاش آرزو می‌کرد که ای کاش دو یار موافق می‌یافتم تا جهان را زیر و زبر می‌کردم چنان شد که سرانجام به بخش بزرگی از آرزوهای خویش نایل آمد. در اول رمضان سال ۴۸۵ هـ. که خواجه، چند روز پس از ملک‌شاه از اصفهان راهی بغداد

شد، و در صحنه نهاوند فرود آمد و ظاهراً به اردوی ملکشاه رسید، چون شاه قصد داشت با برداشتن خواجه از سر راه خویش به بغداد رفته خلیفه را از دارالخلافة بیرون راند و خلافت و سلطنت را یک جا در خاندان خود قرار دهد، خواجه‌ای که تا این زمان مانع از اجرای این منظور شاه شده بود، در شب دهم رمضان به وسیله «ابوظاهر اژانی» از پیروان حسن صباح، به قتل رسید. محرکان این قتل حسن صباح، تاج‌الملک ابوالغنائیم، رقیب خطرناک خواجه، ترکان خاتون که می‌خواست برخلاف خواسته خواجه، پسرش محمود را به جای برکیارق ولیعهد کند و حتی خود ملکشاه را ناه برده‌اند این حسن صباح که خواجه او را از دستگاه سلجوقیان رانده بود، سال‌ها پیش راهی مصر شده و به اسماعیلیان گراییده بود و در بازگشت به ایران برای نزار، پسر مستنصر فاطمی، دعوت می‌کرد و در همین اصفهان پس از قتل خواجه و در پی آن مرگ ملکشاه مرگ مرموزی که گویا او را مسموم کرده بودند، رویدادها به گونه‌ای دیگر ورق خورد. چنانکه صباحیان به شهر ریختند و آشوب‌ها به پا کردند و به تدریج خلیفه‌کشی، سلطان‌کشی، و زیرکشی از کارهای معمولی و روزمره آنان شده بود. قرائنی در دست است که جسد خواجه نظام‌الملک را از ترس اینکه صباحیان، قبر او را نشکافند، مخفیانه به نیشابور بردند و سنگ قبری که اکنون در مقبره «پاچنار» یا «دارالبطیخ» اصفهان، به عنوان سنگ قبر خواجه موجود است چنانکه از یکی از قصاید امیرمعزی در مدح برادرزاده خواجه، ابوالمحاسن عبدالرزاق، سروده می‌توان حدس زد که جسدش را از اصفهان به نیشابور برده‌اند. جنازه ملکشاه را نیز از بغداد به اصفهان آوردند و بی‌سر و صدا و بی‌آنکه کسی بر جنازه‌اش نماز گزارد، دفن کردند و با آن همه تأسف‌ها که بر قتل خواجه پیر ابراز شد بر مرگ شاه جوان کسی نگریست. درگیری بین جانشیان ملکشاه و ترکان خاتون همسر بانفوذ و ماجراجویش که اصرار داشت محمود پسر خود را ولیعهد شاه کند و خواجه با این امر مخالفت می‌کرد و نیز غلامان نظامیه (فداییان نظام الملک) و پسران خواجه که می‌خواستند برکیارق جانشین پدر شود، دامنه درگیری‌ها را آن قدر بالا برد که دژ کوهی را که ملکشاه برای انبار مهمات خود ساخته بود و ذخایر و دارایی‌های سلطنتی را در آنجا می‌نهاد، به دست اسماعیلیان افتاد

و اصفهان میدان تاخت و تاز آنان شد. اسماعیلیان بر هیچ کس ابقاء نکردند راشد خلیفه را در همین اصفهان کشتند که آثار قبرش هنوز باقیست. چند پسر خواجه را نیز کشتند و نزاع‌های فرقه‌ای و رقابت‌های مذهبی بین دو خاندان خجندی شافعی و صاعدی حنفی کار را به جایی رسانید که بیشتر اوقات شهر در آتش این کینه‌ها و نفاق‌ها می‌سوخت. پایان سخن ما نقل این آرزوی کمال الدین اسماعیل اصفهانی است که از دشمنی این فرقه شافعی در دشت‌نشین و حنفی جوواره‌نشین به تنگ آمد و این شعر معروف را سرود که:

تا که در دشت هست و جوواره	نیست از کوشش و کشش چاره
ای خداوند هفت سیاره	پادشاهی فرست خونخواره
تا که دردشت را چو دشت کند	جسوی خون آورد ز جوواره

و چنین هم شد و دعایش مستجاب گشت. مغولان آمدند و شهر را ویران کرده، مردم را کشتند و این شاعر هم در شمار کشته‌شدگان بود و اصفهان به سرنوشتی بد فرجام دچار شد که صدوپنجاه سالی بعد از حمله مغول که این بطوطه از آن دیدار کرده (حدود ۷۲۸ ق) گفته است که: قسمت عمده شهر در اثر درگیری‌های فرقه‌ای خراب شده بود.^(۳۶) از دیگر نکاتی که در پایان این گفتار باید بدان اشاره کرد، رجال با سیاست و کفایتی است که از اصفهان و نواحی آن برخاسته و در تاریخ سیاسی این عصر بخوبی درخشیده‌اند. جمال‌الدین اصفهانی ملقب به جواد، کسی که از دستگاه سلجوقیان برخاست و به دستگاه زنگیان در موصل و شام پیوست و خود او و پسرش جلال‌الدین، سال‌ها وزارت این دودمان را برعهده داشتند. جمال‌الدین آثار و بناهای خیر در حرمین شریفین و حوزة عراق و جزیره از خود به یادگار گذاشت. کمال‌الدین سمیرمی، انوشروان بن خالدکاشی، وزیر شیعی مذهب که هم وزارت سلجوقیان را داشت و هم وزارت خلفای عباسی معاصر آنان را. عمادکاتب اصفهانی که در دستگاه زنگیان و ایوبیان صاحب شمشیر و قلم بود و نیز تنی دیگر از وزیران اصفهانی و کاشانی.^(۳۷)

ارجاعات

- ۱- طبری، محمد بن جریر: تاریخ الرسل والملوک، چاپ لیدن، حوادث سال (۲)، صص ۲۶۳۶-۲۶۴۰ و یعقوبی، تاریخ، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲، جلد دوم، ص ۴۶.
- ۲- بلاذری، احمد بن یحیی: فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۷، ص ۴۲۸
- ۳- ابونعیم اصبهانی، حافظ: ذکر اخبار اصبهان، تحقیق سید کسروی حسن، بیروت، ۱۴۱۰ هـ / ۱۹۹۰ م، ج ۱، ص ۱۰۶
- ۴- آوی، حسین بن محمد، ترجمه محاسن اصفهان از مافروخی، اهتمام عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۸ ش، صص ۸۰-۸۱
- ۵- مقدسی، ابو عبدالله محمد، احسن التقاسیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱ ش، ج ۱، صص ۵۷۷-۵۷۲
- ۶- آوی، ترجمه محاسن اصفهان، ص ۲۰
- ۷- ابونعیم، ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۵۸
- ۸- آوی، ترجمه محاسن اصفهان، صص ۲۲، ۲۳ و ۸۳، یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت، ۱۳۷۶ هـ / ۱۹۵۷ م، ج ۴، ص ۴۴۶
- ۹- ابن اثیر جوزی، الکامل فی التاریخ، بیروت، ۱۳۸۶ هـ / ۱۹۶۶ م، ج ۸، صص ۳۱۲، ۳۶۰
- ۱۰- ابن اثیر، همان، ج ۸، صص ۴۴۹-۴۵۱
- ۱۱- رک ابن الاثیر وقایع سال ۳۳۴ تا ۴۴۷ هـ
- ۱۲- ابونعیم، ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۴۰۹
- ۱۳- رک: ابن منده، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، صص ۶۹۷-۷۰۱
- ۱۴- ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، صص ۵۱۷، ۵۴۲-۵۴۳، ۵۴۹
- ۱۵- مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، صص ۵۹۶-۵۹۷
- ۱۶- هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف، تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۴۴ ش،

صص ۲۲۵-۳۳۲

۱۷- یاقوت حموی، معجم الادب، تصحیح مرگلیو، مصر ۱۹۲۳م، ج ۲، ص ۱۰۳ و بهمنیار، احمد، شرح حال صاحب بن عباد، به کوشش باستانی پاریزی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۴ ه. صص ۳۹-۴۱ و دیگر صفحات کتاب.

۱۸- همانجا

۱۹- ابونعیم، ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۳۱۱

۲۰- شفیع کدکنی، محمدرضا، مقدمه اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۷۷-۷۴

۲۱- نامه دانشوران ناصری، قم، دارالفکر، چاپ دوم، ج ۱، صص ۸۹-۱۴۵

۲۲- همان، ج ۱، ص ۸۹-۱۴۵

۲۳- ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۴۵۶

۲۴- نامه دانشوران، ج ۱، صص ۱۱۷-۱۲۶

۲۵- ابن الاثیر، همانجا، ج ۹، صص ۳۷۱-۳۷۲، ۳۹۵، ۳۹۹

۲۶- ابن الاثیر همانجا، ج ۹، ص ۴۲۶، ۵۰۹، ۵۳۴، ۵۶۲

۲۷- یعقوبی، ابن واضح، کتاب البلدان، بیروت، ۱۴۰۸ ه / ۱۹۸۸ م، صص ۲۶-۳۷

۲۸- ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالحسن، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، تحقیق

محمد مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، ۱۴۱۲ ه / ۱۹۹۲ م، ج ۱۴، ص ۴۵

۲۹- نظامی عروضی سپرقدی، چهار مقاله، تصحیح محمد معین، تهران، انتشارات

ابن سینا، ۱۳۴۱، صص ۱۱۸-۱۲۳

۳۰- تقی زاده، سیدحسن، شاهنامه فردوسی، هزاره فردوسی، دنیای کتاب، ۱۳۶۲ ش،

ص ۹۷

۳۱- ابن الاثیر، همانجا، ج ۹، صص ۴۵۷-۴۵۹

۳۲- ناصر خسرو قبادیانی، سفرنامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، زوار، چاپ

دوم، صص ۱۲۲-۱۲۴

۳۳- ظهیرالدین نیشابوری، سلجوقنامه، تهران، کلاله خاور، ۱۳۳۲ ش، ص ۲۲

۳۴- برای تمامی این وقایع رک: کتاب مدارس نظامیه و تأثیرات علمی اجتماعی آن، چاپ سوم، امیرکبیر، ۱۳۷۴

۳۵- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰، صص ۲۲۱-۲۳۶

۳۶- رک: مدارس نظامیه، بخش نظامیه اصفهان، نیز بخش هفتم تأثیرات علمی و اجتماعی نظامیه‌ها

۳۷- ابن خلکان، وفيات الاعیان، تصحیح احسان عباس، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۳۶۴ شمسی، ج ۵، صص ۱۴۳-۱۴۷، ۱۵۳ و هندوشاه، تجارب السلف، ص ۳۰۱ و

ظهیرالدین نیشابوری، سلجوقنامه، صص ۵۴، ۶۵، ۸۱، ۸۷.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی